

چرا آثار فلسفی ترجمه می‌شوند؟

فرهاد سلمانیان

ترجمه‌ی فلسفی فرایندی است که نیاز به آگاهی و خودآگاهی فزاینده آن را حیاتی‌تر می‌کند. کنش فلسفی امروز در کشورهای جهان سوم با ترجمه همراه و نقش ترجمه در فرابرد و بازتاب روشنگری غربی در این عرصه پیچیده و پرنشیب، اما سازنده است. این مقاله به دلایل و وضعیت ترجمه‌ی فلسفی در ایران می‌پردازد؛ موضوعی که تنها با نوشته‌هایی از این دست نمی‌توان تکلیف آن را روشن کرد.

1. در آغاز ترجمه بود

با صرف نظر از شواهد ترجمه‌ی فلسفی از زبان یونانی به پهلوی ساسانی در عهد باستان، ترجمه‌ی فلسفی از زبان‌های غربی‌ای مانند فرانسوی، انگلیسی و آلمانی در ایران برخلاف حجم موجود، تاریخچه‌ای طولانی ندارد. چنین ترجمه‌هایی نخست از دوران ناصرالدین شاه قاجار و به بیان دقیق‌تر پس از ساخت دارالفنون از حدود 150 سال پیش آغاز شده‌اند. ایرانیان پس از عهد باستان، در قرن دوم هجری نیز به ترجمه‌های فلسفه‌ی یونانی روی آورده‌اند. البته این ترجمه‌ها به زبان عربی بوده‌اند و در این دوره محوریت زبان عربی و پردازش به آن از جدی‌ترین آسیب‌هایی شد که ضعف و تنگدستی زبان فارسی در برابری‌های فلسفی تا حدی نیز ریشه در آن دارد؛ زیرا از همان آغاز برای سخن گفتن فلسفه، زبانی دیگر و نه فارسی به کار گرفته شد. همین پدیده را می‌توان به عنوان یکی از ریشه‌های عقیم ماندن تفکر فلسفی در ایران پی‌گرفت. پس از نهضت ترجمه‌ی فلسفی به زبان عربی، از دوران مشروطه به این سو ترجمه‌ی فلسفی باز جلب توجه می‌کند.

ترجمه در زمینه‌ی فلسفه، به مثابه‌ی تمرین و تلاش برای آموختن تفکر در وضعیت‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، و از بعد آگاهی از فقر فلسفی، خلأهای فکری و ضعف‌های هولناک نظری در زبان فارسی و تلاش برای فهم غرب، کنشی حیاتی است. در این جا ترجمه نه به "تفکر"، بلکه به گونه‌ای بازاندیشی و بازگویی

تفکر فلسفی یا بازسازی اندیشه‌های یک فیلسوف در زبان و فرهنگ مقصد تبدیل می‌شود که یکی از کارکردهای آن در برگردان آثار فیلسوفان مدرن، بازسازی و بازتاب تجربه‌ی مدرنیته در ایران به شمار آورد. از همان آغاز نیز، فشار نیازهای فرهنگی و رویارویی با پیشرفت‌های صنعتی و فرهنگی غرب انگیزه‌ی اصلی آغاز کار شد. در چنین شرایطی، نمی‌توان انتظار ترجمه‌هایی سامانمند و سازمان‌یافته را داشت که پاسخی درخور به شکاف‌های موجود باشند.

در ترجمه‌های فلسفی معاصر که از حدود پنج دهه‌ی گذشته شتاب بیشتری یافته‌اند، گرایش‌های گوناگون-شکلی به چشم می‌خورند که قصد دارند جریان‌های موثری چون مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم، پست مدرنیسم، فلسفه‌ی تحلیلی، پدیدارشناسی و مکتب فرانکفورت را در صورت‌های امروزی آن بازسازی یا به بیانی دیگر معرفی و در حالتی روشنفکرانه‌تر، در بافت فرهنگی ایران کارکردپذیر کنند. فعالیت‌های بلند و کوتاه‌مدت دیگری نیز به چشم می‌خورند که ترجمه‌ی دانشنامه‌ها، فرهنگ لغت‌ها و آثار ثانویه درباره‌ی متفکران را هدف خود قرار داده‌اند. از بعد تأثیرگذاری چنین ترجمه‌هایی در تاریخ معاصر می‌توان به ترجمه‌ی آثار مارکسیستی در دهه‌های 40 و 50 اشاره کرد که طرفداران آن در انقلاب سال 1357 نقش برجسته‌ای ایفا کردند. ترجمه‌ی آثار مارکسیستی، در بخش‌های فارسی‌زبان افغانستان نیز زمینه‌ساز تشکیل حزب کمونیست و قدرت‌گیری آن در این کشور بوده است.

گسست متن‌های فلسفی از بافت اجتماعی-تاریخی یا سیاسی آنها باعث از دست رفتن سویه‌هایی از آنها پس از ورود به فرهنگ مقصد و پیدایش پیامدهایی گوناگون و متفاوت همراه می‌شود. هایدگر و آدورنو در فارسی دقیقاً همان دو فیلسوف در بافت زبان و فرهنگ آلمانی نیستند. در همین راستا می‌توان به برخی ترجمه‌های نامفهوم شعر در زبان فارسی نیز اشاره کرد که گاه زبان شاعران نوپرداز را به عرصه‌های ناشناخته‌ای کشانده‌اند. اگر چه بنیان شکل‌گیری جریان‌های فلسفی یاد شده و پیدایش و گسترش زبان تخصصی آن، از یونان باستان تا روشنگری در قرن‌های هفدهم و هجدهم میلادی در اروپا و پس از آن دوره تا امروز قابل پیگیری است؛ اما کارکردهایی که بسیاری از این جریان‌های ترجمه شده، در دوران پس از سال 1357 برای یافتن راهکارهایی در برابر نوسان‌های حکومت دینی از اصلاح‌طلبی مذهبی تا استبداد یافته‌اند، قابل پژوهش است. گاهی هدف ترجمه‌های فلسفی مقابله با وضعیت موجود و درهم‌شکستن آن اعلام می‌شود. سویه‌ای که اغلب نادیده گرفته می‌شود تاریخ زبانی و دگردیسی‌های واژگانی و معنایی در این نوع متن‌هاست که ذهنیت و پیشینه‌ی آن هنوز به گونه‌ای فراگیر در فرهنگ

ایرانی شکل نگرفته است: متن فلسفی رویه و سطح فرهنگی است که با ترجمه فقط مشکل زبانی آن تا حدی حل می‌شود، اما آنچه اغلب درک نمی‌شود، ژرفساخت‌های فرهنگی این نوع متن‌هاست. مترجم ایرانی با شگردهای واژه‌سازی و فن‌آوری زبانی تنها روساخت بغرنج را کنار می‌زند و ریشه‌های این تغییر زبانی در حوزه‌ی فلسفه و پیدایش زبان و تفکر تخصصی همچنان دست‌نخورده و نایاب باقی می‌مانند. فقدان تفکر تخصصی از جمله در زمینه‌ی فلسفه می‌تواند پیش‌زمینه‌ای برای فقدان زبان تخصصی در همان زمینه مطرح شود. فقدان تفکر تخصصی نیز همزاد نبود بنیان‌های تفکر غربی در نزد ماست که با پیدایش خود زبان تخصصی‌ی لازم را برای بیان خود با سنت پیوسته‌ای که از خاستگاه آن در یونان باستان ایجاد کرده است. با ترجمه می‌توان این زبان خاص را بازآفرینی کرد. در اینجا ترجمه به مثابه‌ی شبیه‌سازی متن و بافت و مابه‌ازای بیرونی آن، و نیز شبیه‌سازی زبان تخصصی آن در بافت اجتماعی فرهنگ مقصد عمل می‌کند. مترجم متن فلسفی-یا گوشه‌ای از فرهنگ مبدأ- را از زبان مبدأ اخذ می‌کند و آن را وارد بی‌سامانگی موجود در زبان فارسی می‌کند و با این کار متن می‌تواند در زبان جدید به زندگی ادامه دهد، فهم و سوء فهم پدید آورد و زبان خاص خود را نیز رشد دهد. اما این نوع پیوندها همیشه با موفقیت همراه نیستند. شاید در سه دهه‌ی اخیر ترجمه‌های فلسفی رونق فراوانی داشته‌اند؛ اما هنوز نمی‌توانیم ادعا کنیم که اصل و کنه اندیشه‌های ترجمه شده نیز فهمیده شده‌اند.

در این بخش به شکلی فشرده بعضی از انگیزه‌های ترجمه‌ی آثار فلسفی نام برده می‌شوند:

1.1. علاقه و تشخیص فردی

هر چند ترجمه‌ی متن‌های فلسفی و "پرداختن به آنها لزوماً به معنای فلسفه‌ورزی و فیلسوف بودن نیست"؛ اما برخی از مترجمان ایرانی با چشم‌پوشی از چنین دیدگاه‌هایی دست به تجربه‌های شگفت‌انگیزی در این زمینه می‌زنند و ترجمه‌های خود را "کار روشنفکری" می‌دانند (در مقایسه در بعضی از کشورهای اروپایی هنوز به شکل فراگیر نام مترجم روی جلد کتاب ظاهر نمی‌شود).

بعضی تعبیرهای رادیکال‌تر از تفکر و ترجمه که ریشه در اندیشه‌های هوسرل و هایدگر دارند، ترجمه را به دلیل همراه بودن با تفسیر معادل با تفکر و تفکر را به واقع نوعی ترجمه یا تفسیر واقعیت یا در گامی جسورانه‌تر تلاش برای تغییر واقعیت در نظر می‌گیرند. گاهی در شرایط موجود تفکر را تنها در قالب ترجمه ممکن می‌دانند. چنین

تعبیرهایی ما را به بعضی از اظهارنظرهای هایدگر نزدیک می‌کند که با وجود نظر منفی در مورد ترجمه‌پذیری مطلق شعر و متن‌های فلسفی در کلیت آنها که در مصاحبه‌ی معروف‌اش با مجله‌ی اشپیگل به آن اشاره کرده است، در شرح خود بر قصیده‌ای از هولدرلین در جلد 53 مجموعه آثارش باور دارد که با ترجمه‌ی فلسفه‌ی یونانی به زبان آلمانی "می‌توان از یونانیان، یونانی‌تر اندیشید." از یک سو، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های ترجمه‌ی فلسفی در علاقه‌ی فردی و تشخیص نیازهایی است که مترجم براساس دانسته‌های خود آن را تعریف می‌کند؛ زیرا تنها کارکرد ترجمه‌ی فلسفی پر کردن خلأ تفکر در نزد ما نیست. از طرف دیگر کارهایی از این دست در شرایط فعلی، سویه‌ای روشنفکرانه نیز به خود گرفته‌اند. اما می‌توان پرسید مرز میان اعمال علایق شخصی و اندیشه‌ورزی کجاست و آیا می‌توان هر رویکردی به علایق شخصی را در قالب ترجمه‌ی فلسفی کار روشنفکری نامید و متفکر را با مترجم تعویض کرد؟ بدیهی‌ست که می‌توان مفهوم ترجمه را به زمینه‌های علمی و فلسفی دیگر انتقال داد و این گونه استدلال کرد که این زمینه‌ها نوعی ترجمه هستند و با این رویکرد فلسفه و تفکر نیز استثنا نیستند. می‌توان تفکر را گونه‌ای ترجمه و ترجمه را گونه‌ای تفکر نامید، اما آنچه نامیده شده است با نامی که برای آن مشخص شده، تا چه حد قابل انطباق است؟ دال و مدلول در اینجا به شکلی تفسیری با یکدیگر هم‌نواخت و برابر شده‌اند.

مجموعه‌ی علاقه‌های فردی چندی‌ست در حال تلاش برای پر کردن خلأ تفکر از راه ترجمه هستند و با وجود گوناگونی در دستاوردهای ترجمه، با درآمیزش بی‌قاعده‌ی خود نوعی بی‌سامانگی را نیز در پی دارند که می‌تواند بی‌نظمی موجود را افزایش دهد. گذشته از این نمی‌توان تمامی علاقه‌ها و سلیقه‌های فردی را در این میان آگاهانه نامید. اگر متن‌های فلسفی را سامانه‌های چندکارکردی بدانیم، ورود پاره-سامانه‌ها و بخش‌های کوتاه و بلند آنها به فرهنگ مقصد، وضعیت موجود را لزوماً به سوی تعادل و پاسخگویی به کمبودها پیش نمی‌برد؛ هر چند که محرکی برای یادگیری بازی زبانی پاره‌ی ترجمه شده گردد.

2.1. الزام‌های وضعیت سیاسی، اجتماعی و تاریخی

در دوران گذار جامعه از سنت به تجدد، درک تفاوت‌ها، کمبودها و نابسامانی‌های موجود و مقایسه‌ی پی‌درپی وضعیت ما با جهانی که مدرنیته در آن در حال دگر‌دیسی‌ست، خواست دگرگونی‌های اجتماعی را در پی خواهند داشت. این خود از زمینه‌سازهای ترجمه‌ی فلسفی برای درک زمینه و پشتوانه‌ی فکری‌ای است که برون‌رفت و رهایی غرب از سیطره‌ی هر آنچه که عقلانی نیست؛ ممکن ساخته است. از این زاویه، "در آغاز ترجمه بود" که

دریچه‌ای از قفس دین‌ساخته‌ی ما رو به بیرون گشود. کنش در این زمینه گریزگاهی از وضعیت موجود به جهان‌های فکری ممکن شده است که ظرفیت آزاد کردن ما را از چنگ روزمرگی و روز-مرگی در خود دارند.

در حال حاضر از محرک‌های مهم ترجمه‌ی متن‌های فلسفی شرایط سیاسی ایران در سه دهه‌ی اخیر بوده است. بعضی از ترجمه‌ها در زمینه‌های فلسفه و سیاست سعی دارند الگوهای متفاوت و مدرن حکومتی را به مثابه‌ی جایگزین‌هایی برای نظریه‌های دین‌محور عرضه کنند و ذهنیتی جایگزین را برای جهان‌بینی موجود و حاکم پیش بکشند. اینجا پیش‌فرض ورود ارزش‌های جدید از راه ترجمه‌ی زبانی و جذب و هضم آنها در فرهنگ مقصد و کارکردیابی‌های جدید برای تغییر وضعیت فعلی پیش‌فرض‌های موضوع هستند.

از این بعد، الزام‌های اجتماعی و سیاسی مترجمان را فعال‌تر می‌کنند: جریان‌های سیاسی ایران هنوز تعریف دقیقی از مقوله‌های عقلانی، فلسفی و سیاسی مدرن ندارند. بعضی از جریان‌های اصلاح‌طلب نیز از یک سو درگیر سنت‌های دینی هستند و از سوی دیگر با گرایش به روشنفکران و مترجمانی که می‌توانند به عنوان ایدئولوگ حزبی نیز عمل کنند، سعی دارند خلأ نظری خود را از راه ترجمه‌ی اندیشه‌هایی پر کنند که از نظر آنها می‌توان به یاری آنها در برابر جناح‌های محافظه‌کارتر و ذهنیت سنتی آنها مقاومت کرد. اما پرسش اینجاست که آیا این فرایندها لزوماً و تا چه حد به روشنگری می‌رسند؟

3.1. رواج گفتمان‌های فلسفی / "کار روشنفکری"

ترجمه‌ی یک اثر فلسفی گاهی می‌تواند جریان‌های جانبی‌ای از ترجمه‌های ثانویه یا هم‌پیوند با اثر نویسنده‌ای را به وجود آورد. برای نمونه ترجمه‌ی آثار نیچه یا هایدگر در فارسی با ترجمه‌های جانبی دیگری همراه شده‌اند که در قبول، رد یا توضیح و نقد اثر اصلی نوشته شده‌اند. گاهی این پاسخ‌ها و نگارش یا ترجمه‌ی کتاب‌هایی درباره‌ی فیلسوفی خاص به مدهای فلسفی تبدیل می‌شوند. بعضی از تصادف‌هایی که امروز در انتخاب کتاب برای ترجمه صورت می‌گیرد، از همین دست خواهند بود که کم‌تر می‌توان جنبه‌ی خودآگاهانه برای آنها در نظر گرفت. هر گرایش فکری‌ای - چه مذهبی و چه سکولار - مطابق با سلیقه‌ها و دیدگاه‌های خود آثار فیلسوفانی از کلاسیک تا مدرن را برای ترجمه دست‌چین می‌کند یا شاهکارهای آنها را به فارسی برمی‌گرداند و اغلب گمان می‌رود که حق مطلب نیز ادا شده است. بخش بزرگی از ترجمه‌های فلسفی محصول فرایندی خودآگاهانه نیستند و از رفع تکلیف یا

نگرانی‌ای گذرا فراتر نمی‌روند. گاهی ژست فلسفی ناشی از بعضی ترجمه‌ها نیز چنان غلط‌انداز می‌شود که اصل موضوع ترجمه بودن اثر فراموش و جای مترجم با متفکر عوض می‌شود!

4.1. فعالیت‌های دانشگاهی

گاهی حرکت‌های بسته و گریخته‌ای در دانشگاه‌ها برای ترجمه‌ی فلسفی به چشم می‌خورد که البته با محدودیت‌ها و خودسانسوری‌های بسیاری همراه‌اند. از طرفی کسانی که در قالب فلسفه‌ی دانشگاهی به ترجمه می‌پردازند، اغلب باید جریان‌هایی را برگزینند که مخالفتی علیه جریان سیاسی حاکم بر نمی‌انگیزند. از این رو جریان دانشگاهی ترجمه‌ی فلسفی می‌تواند با وضع کنونی صرفاً یک اقلیت کم-تأثیر در افزایش کیفیت و کمیت کار در این عرصه باشد؛ زیرا تلاش برای افزایش آثار چاپی برای تحکیم پست دانشگاهی و حفظ صندلی راهی به کنش فلسفی نمی‌برد. دانشگاه می‌توانست بستره‌ای برای شکل‌گیری جنبش‌های ترجمه در مکتب‌های گوناگون فراهم کند که با شرایط کنونی چیزی در حد رویا باقی می‌ماند. نبود حمایت‌های پایدار از حرکت‌های اساسی برای ترجمه‌های سامانمند نیز موضوعی است که هر جنبشی با آن دست به گریبان خواهد بود.

2. ترجمه در دوران گذار

بی‌توجهی به روش‌های روز آموزش ترجمه‌ی تخصصی، ترجمه‌های غیرمستقیم، ضعف و کمبودها در امکانات و شیوه‌های آموزش زبان‌های خارجی و فقدان سنت زبانی، مفهومی و فلسفی در شکل غربی آنها، از زمینه‌هایی است که ضعف در ترجمه‌ی فلسفی و ناتوانی و تأخیر در دسترسی غیرمستقیم به این نوع متن‌ها را موجب شده است. اگر آموزش تخصصی زبان‌های خارجی و ترجمه از آنها به شکلی اساسی محوریت یابد، باری نیز که بر دوش مترجمان گذاشته‌اند، سبک‌تر خواهد شد و آشنایی با زبان و ذهنیت غربی را هر فرد به شکل مستقیم و بی‌واسطه می‌تواند به تجربه و آگاهی دریابد. ترجمه راهی است برای عبور از دوران گذار و خود راهی است گذارپذیر که پس از ایستادن بر شانه‌های عقل نیاز به آن کم‌تر می‌شود، ولی به صفر نمی‌رسد. اگر ما در دوران گذار به سر می‌بریم، ترجمه نیز وضعیتی جز این ندارد. در دوران گذار، کیفیت بیش از هر چیز آسیب می‌بیند.

ترجمه‌ی فلسفی، پیوست و دنباله و تقدیر تاریخی وضعیت‌هایی است که از دیرگاه و دوردست‌های تاریخ ایران و مغرب زمین آغاز شده‌اند: این همبستگی وابستگی‌ها ناشی از وضعیت‌های زنجیرواری است که برای ما با ولنگاری، آشفته‌ذهنی، تفکرگریزی، بی‌سامانگی زیست-ساخت‌ها و دم-غنیمت-شماری، و برای غرب با یادگیری مداوم، ثبت تجربه‌ها و به نقد کشیدن امور ثبت شده و گذشته و هر اشتباه و موفقیت کوچک و بزرگ، در هر لحظه همراه بوده است. ممکن است ترجمه‌ی فلسفی راه‌گذار ما از بحران عمیق ایرانی را نشان دهد، اما هنوز به معنای ورود به پهنه‌ی تفکر مستقل نیست؛ زیرا تا زمانی که به متنی نیاز داریم که برای تفکر باید به آن برگردیم و آن را برگردانیم، نمی‌توانیم مدعی ورود به روشنگری و تفکر ناوابسته شویم. از طرف دیگر ارتباط، یادگیری و تفکر می‌توانند شبکه‌ی درهم‌تنیده‌ای را پدید آورند که در آن ارتباط انسان شرقی و انسان غربی به فرایندهای یادگیری ختم شوند و کنش ارتباطی ترجمه به بستره‌ای برای آغاز این یادگیری تبدیل شود: یادگیری تفکر تخصصی و سخن گفتن به زبان تخصصی آن.

می‌توان کودکی را مثال زد که زبانی را نمی‌داند؛ اما با گذشت زمان و حضور در محیط زبانی شیوه و نحوه‌ی سخن گفتن به آن زبان را می‌آموزد. وضعیت زبان فارسی در رویارویی فلسفی این گونه می‌نماید. برای آسان شدن این امر باید تاریخ ترجمه‌ی فلسفی به زبان فارسی و سیر و نوسان‌های زبان تخصصی آن را از آغاز تا امروز تدوین کرد و کیفیت آثار ترجمه شده را محک زد تا مشخص شود مترجمان تا به حال چگونه پیش رفته‌اند. پس از آن می‌توان برای سامان دادن به آشفتگی‌ها و دوباره‌کاری‌های موجود تصمیم گرفت و دانست که کجا بازنگری و بازنگاری متون ترجمه‌ای ضروری است. در گام بعدی و در حالت آرمانی نیز می‌توان فهرستی از ضروری‌ترین کتاب‌هایی که راهی جز ترجمه‌ی آنها نیست، تهیه و برای شروع کار گروه‌های ترجمه را تشکیل داد و در جست‌وجوی حمایت‌های لازم برای طرح‌های بلند- و کوتاه‌مدت بود.